

## قلمرو دین یا گستره شریعت

محمدعلی سلطانی

خسروپناه، عبدالحسین؛ گستره شریعت، ویراسته حمیده انصاری؛  
محمد جواد شریفی؛ تهیه و تنظیم پژوهشکده فرهنگ معارف  
نهاد نمایندگی رهبری در دانشگاهها، تهران: دفتر نشر معارف،  
چاپ اول / ۲۰۰۰ نسخه، ۴۴۸ص، فارسی، وزیری (شمیز)،  
بها: ۲۲۰۰۰ ریال، منابع: ۴۳۹-۴۴۸.

بحث «قلمرو دین» و نیز مبحث «قلمرو شریعت» از بحث‌های زنده و ضروری جامعه بشری است. در آمیختگی «دین و انسان» و تعامل مثبت یا منفی آن دو در طول تاریخ و تداوم این تعامل در آینده انسان، تعیین حدود و ثغور دین در زندگی بشر را به موضوعی جالب و جدی و سرنوشت‌ساز تبدیل کرده است. اهمیت تعیین «قلمرو دین» و به خصوص «قلمرو شریعت» تنها در زندگی دنیوی و روزمره انسانی نیست، بلکه دغدغه فکری و روحی بشر نسبت به پس از مرگش نیز ارتباط وثیقی با دین و قلمرو آن و نیز شریعت و محدوده آن دارد. بشر از ابهام در «قلمرو دین» زیان بسیار دیده است و بخش عظیمی از بدبختی و نکبت تاریخ زندگی بشر به خاطر ابهام در «قلمرو دین» بوده است. در تاریخ ادیان و نیز جوامع بشری به طور کلی موارد کمی وجود ندارد که قدرتمندان و حاکمان با سوءاستفاده از ابهام قلمرو دین به استحکام حاکمیت خویش بر دیگران بهره گرفته و یا مخالفان خود را سرکوب کرده‌اند و یا توده‌های مردم را با تیغ دین و شریعت به مسلخ برده‌اند و یا دانشوران و متفکران را به بند کشیده و یا به زندگیشان پایان داده‌اند، همه اینها ریشه در ابهام موضوع قلمرو دین داشت که موجب سوء استفاده آنان از گزاره‌های دینی و یا مفاهیم مربوط به شریعت می‌گشت. نه تنها حاکمان و قدرتمندان از ابهام «قلمرو دین» سوء استفاده می‌کردند، بلکه عالمان و روحانیان و متصدیان

امور دینی ادیان هم در میان اکثر ادیان با سوء استفاده از ابهام در «قلمرو دین» به زیان مردم گام برداشته و در راستای اهداف دنیوی خویش گزاره‌های منتسب به دین را به کار می‌گرفتند. در تاریخ مسیحیت، در پی رنسانس و قیام مردم علیه حاکمیت کلیسا، این قبیل بهره‌گیری‌های ناشایست از «ابهام قلمرو دین» بیشتر در دید نقادان قرار گرفت و موضوع تعیین قلمرو دین را به مبحثی ضروری و مهم تبدیل کرد و در نهایت دست کلیسا را از قلمرو حکومت و نیز زندگی خصوصی مردم کوتاه نمود.

در تاریخ اسلام هم موارد سوءاستفاده‌هایی از این دست اندک نیست، و می‌توان ریشه آن را در حوادث صدر اسلام جست؛ حوادثی چون یورش خالد بن ولید بر قبیله مالک بن نویره و یا فرار عبیدالله بن عمر از مجازات و مال‌اندوزی‌های اصحاب پیامبر (صلی الله علیه و آله) در دوران حاکمیت خلیفه سوم و مواردی از این دست بسیار هستند، این حکایات که سرچشمه‌اش فساد در قدرت و به طور روشن‌تر خروج حاکمیت از جایگاه مورد انتظار، همگی ناشی از ابهام در «قلمرو دین» بود و گرنه توده مردم به راحتی چنان پدیده‌هایی را پذیرا نمی‌گشتند. در تاریخ اسلام، بسیاری از قتل و غارت‌ها، اعدام‌ها، تکفیرها، تصرف غاصبانه اموال مردم، تجاوز به حریم‌های خصوصی مستند به همین ابهام در «قلمرو دین» است. در جهان اسلام حاکمان اموی، عباسی، عثمانی و در جامعه ایران سلسله‌های صفوی و قاجاری و غیر آنها، عموم ترکنازی‌های خویش را در سایه دین انجام می‌دادند و با بهره‌گیری از «ابهام در قلمرو دین» به همه امیال و خواسته‌هایشان قبای دین و ردای شریعت می‌پوشاندند. همین داستان در حوزه و قلمرو نفوذ دیگر ادیان به شکل‌های گوناگون تحقق یافته و می‌یابد. بنابراین تعیین «قلمرو دین» و پژوهش در این مبحث افزون بر ارزش معرفتی آن که به تنهایی برای ضرورت و فوریت آن کافی است، برای جلوگیری از بهره‌کشی انسان از انسان به نام دین و خدا، موضوعی ضروری و لازم است.

این مبحث گرچه از دیرباز در ذیل عناوین گوناگونی مورد توجه اندیشوران جامعه بشری بود و با توجه به عملکرد ادیان در قلمرو نفوذشان از نوسان لازم برخوردار بود، اما در حوزه دینی جهان اسلام و به خصوص در حوزه اندیشه شیعی تا حدودی با تأخیر به صورت مبحثی مستقل و با عنوان «قلمرو دین» مطرح گشت و خوشبختانه امروزه به صورت جدی به دغدغه ذهنی پژوهشگران جوان و پرنرزی حوزه‌های علمیه شیعی تبدیل شده، و در این راستا آثاری به زیور طبع آراسته گشته است. یکی از محققان کوشا در این حوزه معرفتی آقای عبدالحسین خسروپناه هستند که تاکنون آثاری چند در اختیار اهل خرد و اندیشه قرار داده‌اند. در این مقاله نگاهی به یکی از این نوشته‌های ایشان یعنی گستره قلمرو شریعت - که از سوی هیئت داوران کنگره دین‌پژوهان هم به عنوان کتابی برگزیده معرفی شده است - انداخته و نکاتی چند را یادآوری می‌گردیم:

## الف: تلاش نویسنده

نویسنده محترم بنابر محتوای کتاب دغدغه جدی و بجا برای دفاع از دین اسلام و بالاخص مکتب تشیع دارد. وی در این راستا کوشیده تا دیدگاه‌های گوناگون را مدنظر و مورد بررسی قرار دهد، از تمامیّت دین و لزوم حضور آن در عرصه اجتماع دفاع کند. نویسنده به منابع و مآخذ بسیاری مراجعه کرده تا نظر پیشینیان و متأخران اعم از علمای اسلام و دانشوران غرب را درباره قلمرو دین ببیند و آنان را به ورطه نقد و فحص و بررسی بکشاند، از این جهت باید به نویسنده محترم دست مریزاد گفت. نفس داشتن دغدغه دفاع از دین، ارزشمند و قابل تقدیر است، به خصوص که این دغدغه درباره مباحث مربوط به کلام جدید باشد که به شدت در جامعه مطرح و مورد ابتلاست و چنین دغدغه‌ها و انگیزه‌هایی این نکته را عیان می‌سازد که نسل جدید پژوهشگران حوزه‌های علمیه به صورت جدی‌تری به مباحث برون از دایره فعالیت‌های متداول حوزه‌ها پا گذاشته‌اند و تنها به بحث‌های محدود و فربه فقهی نمی‌پردازند و خاطره تلاش‌های همه جانبه حوزه‌های علمیه شیعی در سده‌های پیشین را زنده می‌کنند.

## ب: ساختار کتاب

کتاب در چهار فصل تدوین یافته که هر کدام از فصول آن مشتمل بر گفتارهایی است. مؤلف پیش از ورود به بحث‌های اصلی، زیر عنوان پیشگفتار فرضیه تحقیق، محل نزاع و ضرورت کاوش در گسترده شریعت را تبیین کرده و از سه جهت این مبحث را ضروری تلقی کرده است؛ (۱) نقش مؤثر «قلمرو شریعت» در توزیع قدرت و نظام سیاسی، فرهنگی و اقتصادی جامعه، (۲) وجود مقوله‌ای به نام علم دینی و (۳) مبتنی بودن تعریف دقیق نظام دینی جامعه ایران بر تعیین این قلمرو، وجوه مورد اشاره می‌باشد. فصل نخست کتاب به کلیات بحث گستره شریعت اختصاص یافته است و از سه گفتار تشکیل شده است. در گفتار نخست «شریعت و گستره» تعریف و مقصود نویسنده از آن تبیین شده است. در گفتار دوم به روش‌شناسی بحث پرداخته و در گفتار سوم پیش‌فرضهای گستره شریعت را توضیح داده است و از سه پیش‌فرض: هرمنوتیکی، معناشناسی و کلامی یاد شده است.

فصل دوم کتاب به روی‌کردهای گستره شریعت اختصاص یافته است و با سه گفتار این بحث سامان یافته است. در گفتار اول گونه‌شناسی روی‌کردهای گستره شریعت بحث شده و در آن از دو گونه کارکرد سخن به میان آمده است. در گفتار دوم دیدگاه متفکران مغرب زمین آورده شده و در گفتار سوم دیدگاه، متفکران اسلامی اعم از فلاسفه، متکلمان، عرفا و متفکران معاصر مطرح شده است.

فصل سوم کتاب عنوان «رابطه دین و دنیا» را به خود اختصاص داده است. در این فصل چهار گفتار وجود دارد که در گفتار اول کلیات بحث از قبیل تعریف دین و دنیا، رابطه دین و آخرت و رابطه دین و دنیا مورد پژوهش قرار گرفته است و در گفتار دوم مبحث سکولاریسم آمده که در آن از مفهوم

لغوی و اصطلاحی سکولاریسم، ویژگیها، عوامل و دلایل پیدایش آن در مغرب زمین، بنیادهای تئوریک آن چون اومانیزم، علم گرایی و عقل گرایی، مورد بررسی قرار گرفته است. گفتار سوم این فصل به پیوند دین و دنیا و گفتار چهارم آن به چالش‌های سکولاریسم پرداخته است.

فصل چهارم کتاب به گستره شریعت در عرصه‌های علوم انسانی اختصاص دارد. این فصل بخش اصلی کتاب را تشکیل می‌دهد و از شش گفتار تشکیل یافته است. در گفتار نخست گستره شریعت در عرصه انسان‌شناسی مورد بررسی تفصیلی قرار گرفته است. این گفتار شامل مبحث «تعریف انسان‌شناسی»، انواع انسان‌شناسی که دربرگیرنده پنج نوع انسان‌شناسی چون انسان‌شناسی ارزشی، عرفانی، فلسفی، دینی و مذهبی و علمی است؛ هدف و ضرورت انسان‌شناسی، بحران‌های انسان‌شناسی، مسایل و مباحث انسان‌شناسی و مکاتب انسان‌شناسی چون مکتب‌های فلسفی، قرآنی و روایی و در نهج‌البلاغه، می‌باشد.

گفتار دوم این فصل عنوان «چیستی علوم انسانی» را دارد و در آن از «تعریف علوم انسانی»، «روش‌شناسی علوم انسانی»، «تفاوت علوم انسانی و طبیعی» و «علمی بودن علوم انسانی» بحث گردیده است. گفتار سوم فصل به گستره شریعت در عرصه‌های اقتصاد اختصاص دارد و در آن از تعریف اقتصاد، تعاریف علوم اقتصادی، اهداف‌های ایجابی و سلبی مکتب اقتصادی اسلام، توسعه اقتصادی، اصول و بنیادهای اقتصاد اسلامی چون انسان‌شناسی، آزادی اقتصادی، محدودیت‌های اقتصاد اسلامی، مالکیت و توزیع و مصرف، بحث شده است.

گفتار چهارم به گستره شریعت در عرصه نظام تربیتی می‌پردازد و در آن از اهمیت و ضرورت تحقیق در نظام تربیتی اسلام، اصول و مبانی نظام تربیتی اسلام، شاخصه‌های مختلف انسان‌شناسی در مکتب اسلام، اهداف نظام تربیتی اسلام و روش‌ها و شیوه‌های تربیتی، سخن به میان آمده است.

گفتار پنجم فصل به «گستره شریعت در عرصه مدیریت» پرداخته است. در این گفتار مدیریت تعریف شده است و هدایت و رهبری، آفات مدیریت، سبک و سلوک رهبری و برنامه‌ریزی مورد بررسی قرار گرفته است.

گفتار ششم به گستره شریعت در عرصه جامعه‌شناسی اختصاص دارد و از مفاهیم، اصطلاحات و رشته‌های جامعه‌شناسی، رویکردهای متفکران اسلامی درباره جامعه‌شناسی، جامعه‌شناسی در قرآن و سنت و اختلاف جوامع در قرآن بحث شده است. در پایان کتاب فهرست منابع و مأخذ ارائه شده است.

### ج: نقد و بررسی

در آغاز یادآوری این نکته خالی از لطف نیست که نقد و بررسی یک کتاب به مفهوم کم ارزشی و کم ارجی آن نیست بلکه برعکس یکی از بنیان‌های نقد و بررسی، ارجمند شمردن اثر و قرار

دادن آن در جایگاهی است که ارزش وقت صرف کردن برای مطالعه و بررسی و طرح دیدگاه‌های گوناگون درباره آن اثر را دارد. هیچ نویسنده خردمندی تصور نمی‌کند که سخن و نوشته او آخرین سخن و فصل الخطاب بحث است. تفاوت یک کتاب قانون با یک کتاب علمی و پژوهشی در همین است که اولی دستور و قاطع است و دومی گزارشی، توصیفی و پژوهشی، بنابراین در این نوع اثر جای بحث و سخن باز است.

در این نقد و بررسی همه کتاب مورد بررسی قرار نگرفته است زیرا چنین کاری هم وقت بسیاری می‌طلبد و هم در یک مقاله نمی‌گنجد. نقد و بررسی‌های جامع و فراگیر را باید در شکل نشست‌های علمی و با حضور نویسندگان و چند نفر اهل تخصص در حوزه مورد کاوش کتاب، انجام داد و در مقاله به پاره‌ای از محتوا و داده‌های کتاب پرداخته می‌شود. در این بررسی نیز به چند مبحث اشاره می‌گردد:

۱. نویسنده محترم در آغاز گفتار نخست از فصل اول زیر عنوان «مفهوم شریعت» آورده: «مراد ما از شریعت، دین است». به نظر می‌رسد اصطلاحات، مفهوم و معنای خاص خود را دارند و بر یک نویسنده و پژوهشگر در صورتی که در دایره آن اصطلاحات بحثی را مطرح می‌کند روا نیست که مفهوم خاص، غیر از آنچه آن اصطلاح می‌رساند به آن واژه داده و بحث را بر محور تعریف خودش ارائه کند. دین و شریعت اصطلاحات مترادف نیستند و رابطه آنها عموم و خصوص مطلق است یعنی هر شریعتی دین است و اما هر دینی شریعت نیست. شریعت به قوانین و دستورات در مقام اجراء مربوط می‌شود در حالی که دین مباحث پیشینی و پسینی مقام اجراء را هم شامل می‌شود. دلیل تفاوت مفهوم دین و شریعت را می‌توان در چند سطر پایین‌تر در سخن نویسنده محترم هم به وضوح دید: «ولی به هر حال مسأله گستره شریعت و دیگر مسایل دین پژوهی (مانند انتظار بشر از دین، منشأ گرایش انسان به دین، رابطه دین و آزادی، دین و توسعه، دین و هنر، کثرت‌گرایی دینی و ...) از جهت موضوع‌شناسی نیازمند تعریف و تبیین مشخصی از دین است».

آنچه که نویسنده محترم در داخل پراکنش قرار داده مباحثی است که در شریعت بحث نمی‌شود بلکه در دین پژوهی مورد بحث قرار می‌گیرد. و این می‌رساند که بین «شریعت» و «دین» فرق است و در تعریف‌ها باید به این موضوع اهمیت داده شود. با توجه به محتوا و فصل‌بندی کتاب به نظر می‌رسد بهتر و مناسب‌تر بود نام این اثر «قلمرو و یا گستره دین» باشد تا «گستره شریعت».

۲. مؤلف محترم در تعریف برگزیده خویش از واژه دین حق می‌نویسد:

«دین حق عبارت است از: مجموعه‌ای حقایق و ارزش‌هایی که از طریق وحی یا الهام و یا هر طریق قطعی دیگر مانند عقل برای هدایت و سعادت انسان‌ها بر پیامبران نازل می‌گردد. این تعریف در عصر حاضر تنها بر دین اسلام منطبق است...» «ما در این تعریف تنها در صدد تبیین دین حق هستیم نه تعریفی که تمام مصادیق خارجی (اعم از حق و باطل، الهی و بشری و ...) را در بر بگیرد» و در

ادامه در زیر عنوان «مفهوم گستره» چنین می‌نویسد: «پس مراد از تعیین قلمرو دین، بیان محورها و مباحث و مسایل دین و شریعت است، البته هم‌چنان که گذشت، تعیین قلمرو دین، پس از پاسخ به پرسش انتظار بشر از دین معین می‌گردد».

به نظر می‌رسد که در عبارات فوق، مباحث درون دینی و برون دینی تا حدود زیادی خلط شده‌اند. اگر مؤلف محترم در صدد تبیین قلمرو دین حق است هیچ نیازی به پاسخ آن دین به پرسش انتظار بشر از دین ندارد. اگر دین حق مطرح است باید با مراجعه به متون آن دین ببینیم که در کجاها دخالت کرده و در کجاها دخالت نکرده است. ممکن است بشر هزاران انتظار از دین داشته باشد، اما «دین حق» و یا به تعبیر دقیق‌تر «دین حق از دیدگاه نویسنده» که همان اسلام است، مجموعه‌ای از آداب، سنن، قوانین و معارف و ... است. چه این مجموعه به تمامی انتظارات بشر پاسخ بدهد و یا ندهد و یا این‌که گسترده‌تر از انتظار بشر، مطالبی ارائه کرده باشد. آیا اگر این دین معارفی را ارائه کند که بشر انتظار آن را از دین نداشته باشد، می‌توان آن معارف را از دین جدا کرد و کنار نهاد؟ و از سوی دیگر؛ اگر دینی به همهٔ انتظار بشر از دین پاسخ کافی داد و از قضا آن دین اسلام نبود بلکه یک دین دیگر بود و آن ملاک‌هایی را که مؤلف برای دین حق ارائه کرده به طور کامل نداشت، در این صورت تکلیف چیست؟

از همه اینها گذشته اگر مؤلف محترم در صدد تبیین دین حق است و می‌خواهد گستره آن را روشن کند، دیگر چه نیازی به ارائه دیدگاه کسانی دارد که به این دین معتقد نیستند بنابر فرض فوق لازم بود مؤلف تنها دیدگاه متکلمان، فقیهان، محدثان و مفسران اسلامی را مطرح می‌کرد و از لابلای گفتار آنان قلمرو دین حق را مشخص می‌کرد و یا تنها به دیدگاه فقیهان می‌پرداخت و گستره شریعت را تعیین می‌نمود.

در هر صورت شایسته آن بود که بین مباحث درون دینی یک دین و بحث‌های کلان برون دینی و یا معرفت‌های درجه دومی از هم جدا می‌شد و در دو کتاب مستقل مورد بحث قرار می‌گرفت که در این صورت نویسنده محترم با چهره متکلم اسلامی به دفاع از دین اسلام می‌پرداخت و به عنوان دین‌پژوه مباحث کلان دین‌شناسی را مطرح می‌کرد.

۳. در گفتار دوم از فصل اول که درباره «روش‌شناسی گستره شریعت» است، نویسنده محترم از چندین روش یاد کرده و در نهایت روش عقلی خردباوران معتدل را برمی‌گزیند. وی می‌نویسد: «نگارنده در تعیین قلمرو دین اسلام به خردورزی اعتدالی معتقد است. در این روی‌کرد از آیات و روایات نیز در تعیین دامنهٔ دین بهره می‌گیریم و عقل و تجربه و نقل تاریخی را نیز مورد استناد قرار می‌دهیم» [ص ۳۶]. و خردباوری معتدل را چنین معرفی می‌کند: «به حریم عقل به عنوان نیروی ادراکی احترام نموده و آن را منبع استنباط احکام و معارف دانسته و یا حجیت عقل به حجیت شرع و محدودیت عقل پی برده‌اند. اینان به نقش دین در هدایت عقل اعتراف کرده و لغزش‌های عقل را نیز

پذیرفته‌اند؛ به همین دلیل، به نقش عقل در معارف دینی و محافظت دین از تحریف و اثبات اصول اعتقادی و حقانیت دین اعتراف می‌کنند. این گروه عقل را مفتاح و مصباح دین می‌دانند، ولی آن را در درک بسیاری از فروع و جزئیات معارف ناتوان می‌شمرند... [ص ۳۶].

چنان که از این نقل قول پیداست عقل نقشی در تعیین قلمرو دین ندارد. بلکه کار آن کشف و درک معارف دینی است. عقل نمی‌گوید چه امری دینی و چه چیز غیر دینی است بلکه حجیت شرع را اثبات می‌کند و شرع که همان گزاره‌های متون دینی است، به تعیین قلمرو دین می‌پردازد و در واقع عقل کلیدی است که در خانه شرع را باز می‌کند و هنگامی که آن در باز شد این متون و گزاره‌های رسیده از متصدیان امور شرعی است که می‌گویند فلان کار شرعی و یا غیر شرعی است. در این صورت عقل هیچ نقشی در تعیین قلمرو دین ندارد.

به نظر می‌رسد که مفهوم «قلمرو دین» در این نوشته مبهم مانده است و به همین خاطر نویسندگان در طول بحث‌ها تلاش می‌کند در تعیین گستره دین بر گزاره‌های متون دینی نقش جدی بدهد. در حالی که در مبحث «قلمرو دین» سخن در این نیست که فلان دین چه چیزهایی را در گزاره‌های خود دارد و هر آنچه دارد جزء دین است. بحث بر سر قلمرو حقانیت گزاره‌دهی و عدم گزاره‌دهی دین است به تعبیر دیگر اگر دینی به فرض در حقوق خصوصی دخالت کرد و قوانینی جعل کرد، سخن این است که آیا این دین مورد بحث، حق چنین دخالتی را داشت یا نداشت. نمونه‌ای از این روند در دادگاه‌ها مطرح است که از آن به صلاحیت دادگاه تعبیر می‌شود. در دادگاه‌ها پیش از طرح اصل دعوا، این بحث مطرح است که این دادگاه حق دخالت و داوری در این مورد را دارد یا خیر و پس اثبات حقانیت آن، دادگاه به بررسی مستندات و سخنان اطراف دعوا می‌پردازد. این که ما از متون دینی هر آئینی قلمرو آن دین را تعریف کنیم به ادیان حق می‌دهیم که در هر جا که خواستند دخالت کنند. و اگر این حق را همان‌گونه که به دین مورد علاقه و یا مورد اعتقادمان قائل هستیم باید نسبت به پیروان ادیان دیگر هم چنین حقی بدهیم که هر آنچه گزاره‌های دینی آنها گفته‌اند و در هر جایی که دخالت کردند آن را متن دین و قلمرو دین بدانیم. در این صورت بشر در دست ادیان چه سرنوشتی خواهد داشت؟

از آن گذشته مشکل آنجایی نمود روشن‌تری می‌یابد که در درون دینی‌گرایش‌های گوناگون وجود داشته باشد و گرایش‌ها درباره گزاره‌های دینی اختلاف نظر داشته باشند به عنوان نمونه اهل سنت روایات منقول از ائمه شیعی را در صورتی که مستند به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نباشد حجت نمی‌دانند و یا شیعیان دوازده امامی گفتار ائمه زیدی را در صورتی که به صورت استناد متصل و با شرایط خاص نقل روایت انجام نگرفته باشد حجت نمی‌شمارند و همچنین نسبت به اهل سنت که قول صحابی را بطور مطلق حجت می‌دانند، نظر مثبت ندارند، در این شرایط کدام گزاره دینی که از این منابع گوناگون نقل شده در قلمرو دین هستند و جامعه باید طبق آن عمل کند؟ ممکن است

نویسنده محترم ملاک را گزاره‌های دین حق بدانند، اما بحث در این است که بیرون‌گرایی‌های گوناگون در درون یک دین آن‌گرایش خاص خودشان را حق می‌دانند و نه گرایش‌های دیگر را!

اینها مشکلاتی است که ما را از این که تعیین قلمرو دین را به دست گزاره‌های درون دینی بسپاریم با معضل روبرو می‌کند به خصوص در جایی که دینی قوانین و دستورهای اجرایی فردی و اجتماعی دارد. شاید همین قبیل مشکلات بود که اندیشوران را به فکر انداخته تا نخست بیرون از دایره گزارش‌های هر یک از ادیان به خرد بشری مراجعه کنند و از آن بخواهند تا روشن کند چه قلمرویی از زندگی بشر از آن دین است و چه قلمرویی به نیروهای تصمیم‌گیرنده دیگر از قبیل عقل جمعی، تجربه بشری و امثال آن تعلق دارد. و پس از این مرحله، آن گزاره‌هایی از ادیان را به عنوان دین بپذیرند که در قلمرو دین قرار دارد آن بخش را که چنین نیست یا رد کنند و یا توجیهی معقول ارائه دهند. به عنوان مثال: در متون روایی ما روایاتی در خصوص مباحث پزشکی وجود دارد. اگر ما قلمرو دین را از گزاره‌های دینی بگیریم باید پزشکی را هم قلمرو دین بدانیم ولی اگر قلمرو دین را از بیرون متون دینی بدست آوریم در برخورد با این قبیل روایات نمی‌توانیم آنها را به عنوان دین بپذیریم. بلکه پس از بررسی و صحت‌صدور آنها، این دست از روایات را باید زائیده دانش، خرد و تجربه ائمه و یا پیامبر (صلی الله علیه و علیه) بدانیم و نه امور وحیانی و دینی. و نباید آیه: «وما یطق عن الهوی، ان هو الا وحی یوحی» ما را به این امر سوق دهد که همه سخنان پیامبر (صلی الله علیه و آله) وحی است و متن دین زیرا آیه نطق از روی هوی را از مقام پیامبر (صلی الله علیه و آله) نفی می‌کند و جمله دوم که از آن انحصار فهمیده می‌شود در خصوص *قرآن* است. بنابراین گفتار معصومان دو گروه هستند بخش‌هایی که مستند به مقام قدسی الهی است و بخش‌هایی که از اندیشه و خرد آن بزرگواران است.

اگر چنین دیدگاهی داشته باشیم، با توجه به این که عقل جمعی امور تجربی و کشفی نظیر پزشکی را قلمرو دین نمی‌شمارد، چنین گزارش‌هایی را باید ناشی از علم، تجربه و خردورزی معصومان (علیهم السلام) تلقی کنیم و با آنها به عنوان سخنان افراد متخصص برخورد کنیم و نه وحی مستند به خدا و دین. به نظر می‌رسد بقیه کتاب را باید با توجه به این نکته اصلی مطالعه کرد. اگر چنین مطالعه کنیم آن قسمت از گزاره‌های متون دینی که با توجه به خرد بشری و عقل جمعی انسانی در قلمرو دین نیستند آنها را باید امور دینی تلقی نکنیم بلکه گزاره‌هایی در نظر آوریم که یا با توجه به هدف دیگری مطرح شده‌اند نظیر گزاره‌هایی که *قرآن* در خصوص طبیعت دارد این گزاره‌ها جنبه ابزاری برای اهداف دینی دارند و آمدن آنها در *قرآن* برای تحریک خرد بشری در راستای مطالعه طبیعت برای دستیابی به خداوند است و یا آن که مستند به دانش و علم‌گوینده سخن است از قبیل سخنان معصومان (علیهم السلام) در حوزه‌هایی چون پزشکی و امثال آن.

۴. نکته دیگری که جای تأمل دارد این است که مؤلف محترم در نقل قول از معاصران از قبیل

مرحوم شریعتی، بازرگان، سروش و مطهری و امثال آنان و طرح دیدگاهشان نتوانسته است از گرایش



و علاقه سیاسی خود، خویشتن را رها کرده و نگاهی کاملاً علمی داشته باشد. در خصوص مرحوم مطهری کاملاً طرفدارانه و در مقابل با دیگر افراد، نقادانه برخورد کرده است. به عنوان نمونه به بیان نویسنده محترم درباره دیدگاه شریعتی بنگرید:

«خطای اصلی وی در روش‌شناسی معرفت دینی [این] است که از دست‌آوردهای علوم نوین در تفسیر آیات مدد می‌گیرد و ناخودآگاه گرفتار نسبیت معرفت دینی و تفسیر به رأی می‌شود علاوه بر این که به قواعد و اصول و منطق تفسیر دین توجه نمی‌نماید و هر روشنفکری را مفسر دین قلمداد می‌کند» [۱۱۶].

آیا بهره‌گیری از دست‌آوردهای علوم نوین در تفسیر آیات ایراد دارد؟ و آیا معرفت دینی غیر نسبی مطلق و یکنواخت است؟ مگر ممکن است که معرفت دینی مطلق باشد؟ اگر معرفتی در کار است نسبی است و هیچ کس یافت نمی‌شود مدعی باشد که معرفت مطلق است، حتی خود نویسنده هم چنین باوری ندارد، چون نمی‌تواند چنین باوری داشته باشد، دلیل آن اشتغال وی به تحصیل و مطالعه است یعنی می‌خواهد معرفت دینی خودش را گسترش بدهد، پس معرفت دینی وی نسبی است. از آن گذشته معرفت نسبی چه ربطی به تفسیر به رأی دارد. تفسیر به رأی، هوس است و شیطنت و معرفت نسبی، دانش است و صداقت و بین آن دو فرق بسیار روشن و گسترده وجود دارد.

در مجموع باید کتاب گستره شریعت را با دقت و تأمل مورد مطالعه قرار داد و از مباحث آن بهره گرفت. این چند نکته تنها یادآوری این مطلب بود که کتاب نیازمند نقد و بررسی علمی است و البته که این نیازمندی، از ارزش آن نمی‌کاهد.



پروہشکاه علوم انسانی ومطالعات فرہنگی  
پرتال جامع علوم انسانی